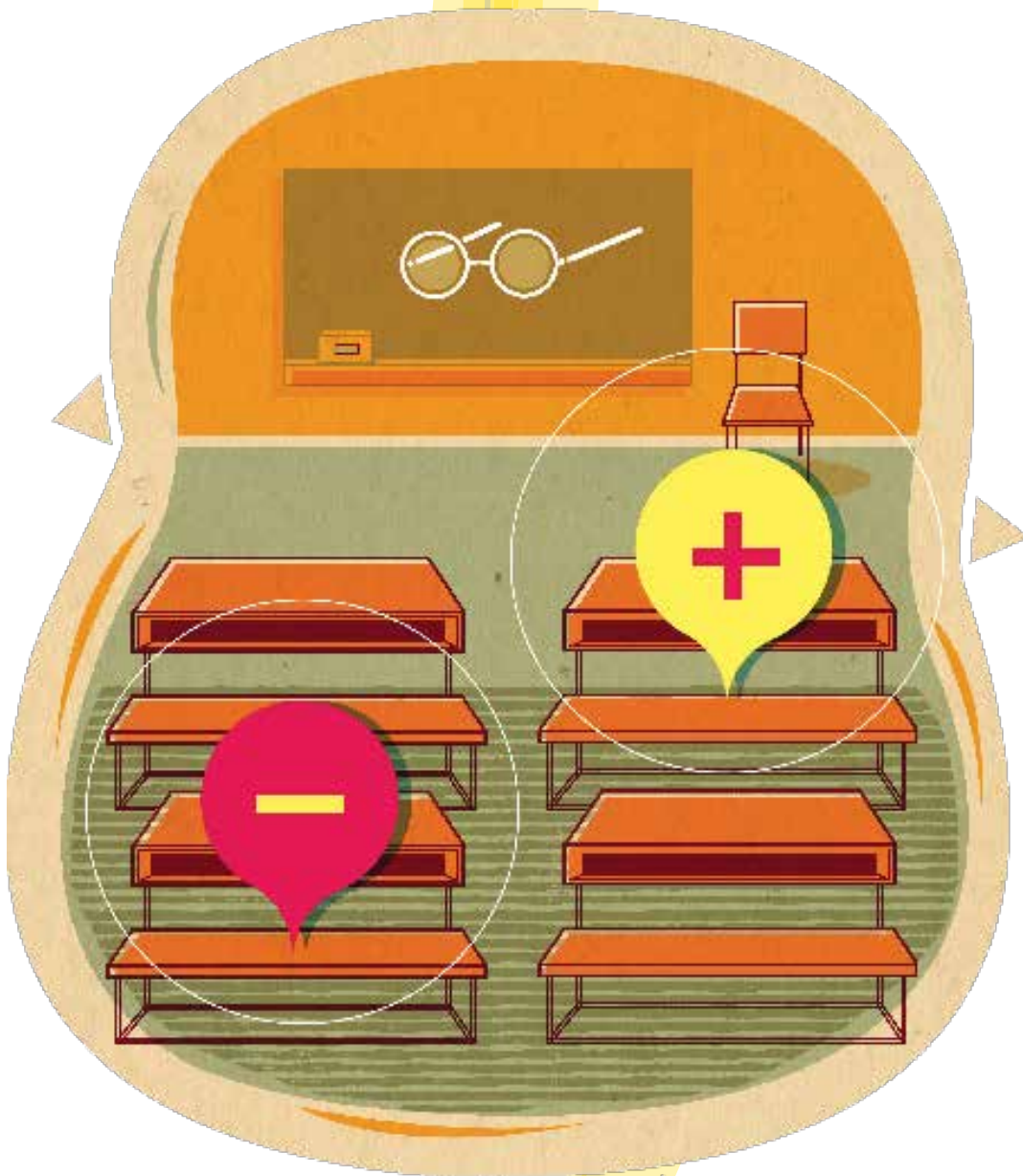


ردیف آخر جای

بچه‌تنبل‌ها نیست!

ایمان دهدشتی نسب
دبیر فیزیک، استان خوزستان
تصویرگر: میثم موسوی



«... و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست؟»

سهراب سپهری

هر کس در زندگی دارای تصورات و فرض‌های خاصی نسبت به زندگی و محیط پیرامون خویش است. وجود این تصورات و فرض‌ها امری ضروری و لازم است، زیرا امکان فعالیت فرد را در محیط فراهم می‌سازد و تنظیم‌کننده اعمال و رفتار او نسبت به دیگران است. هر معلم نیز با فرض‌های خود وارد کلاس درس می‌شود که در شکل دادن فضای آموزشی و کلاس درس، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. فضای آموزشی به‌وسیله الگوهایی از معلومات قبلی تفسیر می‌شود که گاهی، این الگوها و نمونه‌ها، به‌صورت بدیهیات پذیرفته می‌شوند. یکی از این نمونه‌ها که از دوران دانش‌آموزی و پس از آن در دوران معلمی خود با آن بسیار مواجه گشته‌ام این است که دانش‌آموزان حاشیه‌ساز کلاس معمولاً در ردیف‌های آخر کلاس می‌نشینند و جایگاه آنان در نیمکت‌های آخر کلاس درس است. اما سؤال این است که این الگوی ذهنی تا چه اندازه درست و تا چه اندازه با توجه به تجربیات و ساخته پیش‌فرض‌هاست؟

یکی از مهارت‌های مورد تأیید گفت‌وگو و فضای تعامل «به تعلیق در آوردن پیش‌فرض‌ها» است که در ریچه‌ای برای درک و شناختن تصورات و فرضیات خود می‌باشد. بسیار مهم است که بدانیم با چه عینکی به جهان می‌نگریم و فرضیه‌های ذهنی ما چگونه است. وقتی که از تعلیق پیش‌فرض‌ها سخن می‌گوییم، منظور آن است که بتوانیم در مورد فرضیات خود، شفاف سخن بگوییم و یا در صورت لزوم برای مدتی مسکوت بگذاریم. با خود بگوییم: من تا کنون اینچنین فکر می‌کردم، اما ممکن است اشتباه کرده باشم، اینک آماده هستم افکارم را ارزیابی کنم و ببینم باز هم آن‌ها را تأیید می‌کنم یا نه. یاد می‌آید در دوران دانش‌آموزی خود در ردیف آخر کلاس می‌نشستم. هنگامی که می‌خواستم به سؤالی پاسخ دهم، معلم معمولاً نسبت به پاسخ من بی‌توجه بود. اما بعد از چند ماه از شروع سال تحصیلی، آن معلم به من گفت: «چون تو در ردیف آخر کلاس نشسته بودی، تا امروز فکر می‌کردم دانش‌آموز تنبلی هستی!» این یکی از پیش‌فرض‌های آن معلم بود که به ذهنیتش نسبت به دانش‌آموز و فضای آموزش جهت می‌داد. مشابه همین اتفاق در ابتدای زمان معلمی‌ام پیش آمد هنگامی که در یکی از مدارس حاشیه شهر مشغول خدمت شدم. پیش‌فرض‌های زیادی راجع به آن مدرسه از طریق تجربیات دیگران

در ذهنم ایجاد شده بود. پیش‌فرض‌هایی که بیشتر جهت‌دهی منفی داشت. قبل از شروع اولین جلسه به من گفته شد که بیشتر دانش‌آموزان این مدرسه مردودی‌های سال پیش هستند و از لحاظ درسی و انضباطی مورد تأیید اولیای مدرسه نیستند. وقتی وارد کلاس درس شدم، عینکی از پیش‌فرض‌ها و الگوهای ذهنی را بر چشم خود گذاشته بودم بدون آنکه از وجود آن عینک آگاهی داشته باشم. این عینک «همه» آن دانش‌آموزان را مردودی و از لحاظ درسی ضعیف می‌دانست. برای شروع درس فیزیک، همان اول سؤالی را مطرح کردم و از دانش‌آموزان خواستم که در مورد علم فیزیک هر چه می‌دانند بگویند. جواب‌هایی که داده می‌شد بسیار دور از تعریف علم فیزیک بود و هر جواب اشتباه، مهر تأییدی بود بر آن پیش‌فرض من که تصور می‌کردم در این کلاس «همه» دانش‌آموزان ضعیف هستند تا اینکه یکی از دانش‌آموزان ردیف آخر کلاس، تعریفی نزدیک به علم فیزیک را بیان کرد. من با آن عینک پیش‌فرض و فیلتر الگوهای ذهنی که بر چشم و گوشم بود، از جواب آن دانش‌آموز ردیف آخر کلاس هم گذشتم. ولی با اندکی تأخیر، از او خواستم توضیح بیشتری دهد و او تعریفی جامع‌تر از علم فیزیک گفت و تا تقسیم‌بندی‌های فیزیک کلاسیک و فیزیک جدید و نظریه نسبیت عام انیشتین پیش رفت! برایم بسیار شگفت‌انگیز بود. با هر توضیحی که می‌داد آن عینک پیش‌فرض‌ها بر روی چشمانم، کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شد. پیش‌فرض‌های من راجع به آن کلاس مردودی‌ها به حالت تعلیق درآمد. تعریفی که آن دانش‌آموز ردیف آخر کلاس از علم فیزیک ارائه داد هم‌تراز با مراکز دانشگاهی بود. لازم بود که برگردم و بقیه جواب‌ها را دوباره نگاهی کنم. شاید عینک و فیلتر پیش‌فرض‌ها مانع از دیدن و شنیدن پاسخ‌ها و سخنان شده بود.

اکنون به هر کلاس درسی که می‌روم پیش از شروع اولین جلسه پیش‌فرض‌های خود را به تعلیق درمی‌آورم و در همان جلسه اول از دانش‌آموزان می‌خواهم که هر کس هر جای کلاس که دوست دارد بنشیند، چون دریافته‌ام که ردیف آخر کلاس جای بچه تنبل‌ها نیست!

* منابع

۱. با هم اندیشیدن راز گفت‌وگو، نوشته مارتینه و یوهانس هارتهکه مایر، ل، فریم دورینی - ترجمه فاطمه صدرعاملی (طباطبایی) - اطلاعات ۱۳۸۲.
۲. اصول و مبانی دیالوگ - نوشته دکتر محمدرضا نیستانی - یار مانا - چاپ دوم ۱۳۹۴.